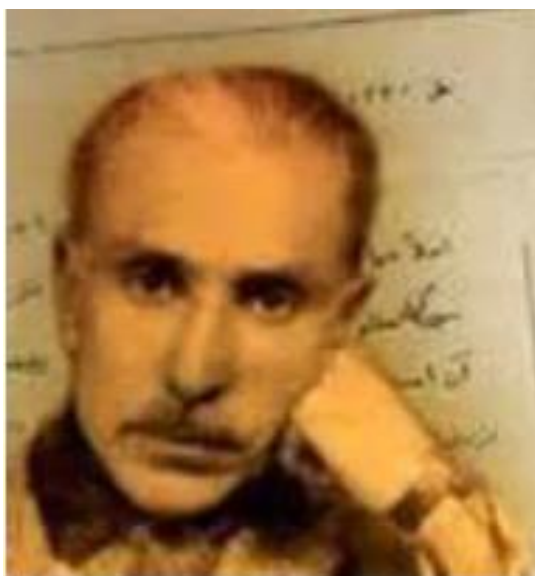


بنیاد فرهنگی کهزاد



چنگیز خان

میر غلام محمد غبار

چنگیز خان

میر غلام محمد غبار

بنیاد فرهنگی کهزاد

نقل خطابه ایست که آقای میر غلام محمد خان غبار در کانفرانس پانزده روزه مطبوعاتی در عقرب گذشته در سالون ریاست مطبوعات ایراد نمود.

به اجازه رئیس محترم مجلس،

موضوع کانفرانس ما شرح مختصری از چگونگی حال و افعال یکی از رجال تاریخی دنیاست. شخصیکه در قطار مشاهیر تاریخ بشر قهراً در صف اول مقام دارد و شخصیکه در سرنوشت میلیون ها نوع انسان و مقدرات نصف جهان برای چندین قرن تأثیر بزرگی داشته است. این شخص در مسیر حرکت و فعالیت خودش که جهانگیری و خونخوارگی است، نظایر معدودی در تاریخ عالم دارد. در جهانگیری اسکندر، سزار و ناپولئون یعنی چند نفری را میتوان نظیر او شمرد، ولی در خونخوارگی بدون آتیلا دیگری را نمیتوان همقطار او دانست. شک نیست ظلمه قهار در دنیا بسیار گذشته است، اما در مقدار تأثیر این مظالم بر نفوس انسانی و تمدن بشری هیچکس به پایه این شخصی که موضوع بحث ماست، یعنی چنگیز خان نمیرسد.

هشت صد سال پیشتر (1162 مسیحی - 558 هجری) در حدود دره علیای رود خانه «آمور»، در سواحل «اونون» و «کرویلن»، در بین طائفه «بورجی گن» و خانواده «قیات»، در خرگاه مهتر قبیله، «ییسو غائی» پسر «مونگه و قیان»، طفلکی بدنیا آمد که موسوم به «تموجن» گردید. اسم خانواده «قیات» از نام جد «تموجن» استعاره و در نزد مغل مفهوم «سیل» را ادا میکرد و این دلیلی بود بر قوت و خشونت آن قبیله. روزی که این طفل را مادرش بدنیا داد، کس چه دانست وقتی بنام چنگیز فاتح نصف جهان و بعد از طوفان نوح بزرگترین بلایی بر سر نوع انسان بشمار خواهد رفت؟

در آن وقت یعنی نصف قرن ششم اسلامی اوضاع ممالک و ملل عالم رنگ دیگری داشته بمدتها قبل تمدن قدیم روم از سرزمین مغرب رخت سفر بسته و ملل اروپا در نصف آخری قرون وسطی یا دوره انحطاط و استیلای بربریت زندگی و بواسطه ظلمت، جهل، قساوت کلیسا و جنگهای داخلی هنوز از قرون و تمدن جدید مراحل دور بودند، البته از جاه و جلال امریکای امروزه نیز خبری در دست نبود.

برعکس در سرزمین شرق و اسلام تمدن جهان شمول اسلامی، آن تمدنی که بواسطه ملل عرب، افغان [خراسانی]، فارس و ماورالنهر بمیان آمده، خالیگاه عظیم قرون وسطی را پر و حلقه وصلی بین دو تمدن قدیم و جدید عالم گردید، قوس صعودی خودش را میپیمود. شهرهای معمور و آبادان مملو از کتابخانه، رصدخانه، صنعت، تجارت، علما، فضلا، فلاسفه و شعرا، ثروت و تمول و الحاصل هرگونه لوازم و وسایل یک تمدن درخشنده در سر تا سر کشورهای اسلامی چشم ها را خیره مینمود. ولی این تمدن بسرحد کمال رسیده که در نصف النهار خودش سیر مینمود از جنبه معنوی خاری در پهلوی داشت و آن عیاشی و تن پروری، یعنی فساد اخلاقی که زائیده مدنیت و ترقی صنایع و تجارت و تکثر تمول و ثروت بود، بشمار میرفت و این خود زمینه اجتماعی را برای قبول فساد و انقلاب مستعد و آماده داشت.

یک و نیم هزار سال پیشتر یکی همین علت (در جزو علل دیگر) تمدن قدیم روم را معروض هجوم و تاراج بربرهای ژرمن و اسلاو اروپائی و هونهای آسیائی نژاد قرار داده بود و آتیلا آن آتیلائی که خودش را «بلای خداوند و چکش عالم» مینامید و میگفت: «جائیکه سم اسب من برسد، دیگر گیاه نمیروید» با نصف میلیون عسکر وحشی و دیوانه خود تا نزدیک پاریس و روم رسید.

هشت صد سال پستر تمدن اسلام در بهترین کانونهای خود که نمونه کامل مدنیت؛ علم، حکمت و صنایع عالم بود، سرنوشت تمدن روم را دچار شد. پس حق بجانب اند کسانی که گفته اند: «وقایع تاریخ تکرار میشود.»

محل استعجابست که آتیلا و چنگیز در اوصاف روحی و نژادی و اجتماعی شبیه همدیگر و هر دو یک وظیفه را بیک سان در غرب و شرق عالم ایفا نمودند. تفاوتی اگر هم در تاریخ این دو نفر دیده میشود، بیشتر بمضرت کشورهای اسلام بوده است. مثلاً آتیلا در مسیر خونین خود در فرانسه آنروز با افسر مقتدری و در ایتالیا با پاپ مدبری مقابل و در نتیجه از زور و زر آنها برجعت مایل گردید، ولی چنگیز در شرق با چنین افسر و مدبری دچار نگرید. و یا بعد از مرگ آتیلا در هنگری (453) میلادی بین پنجاه نفر اولاد او آتش نفاق در سر تاج و تخت مشتعل و در نتیجه اساس آن دولت کشته از دنیا برافتاد و خوشبختانه اروپا از شرور آنها نجات یافت، ولی در مشرق زمین بعد از مرگ چنگیز (624 هـ - 1227 مسیحی) بین پنجمصد نفر زن و و فرزند او برای حفظ تاج و تخت چنان اتفاق کاملی بهم رسید که چندین قرن دیگر آن آتش خسران و عدوان در کانون و مجمر ممالک اسلامی زنده و فروزان بود و اگر در ین میانه تیموری پیدا شد، او نیز بر این مشعل نفت دیگر و فراوانی ریخت.

تموجین در مغلستان بسن رشد میرسد و در وسط آسیای مرکزی که از بحیره خزر تا دیوار کبیر چین مناطق بیابانی و علفزار با هوای بری و غیر بارانی و شمالهای کشته کشیده میشود، منطقه ئی بی آب و دانه صحرای گوبی مانند اوقیانوس بی پایان ریگ

منبسط بود. جنس مغل و ترک در مغولستان و ترکستان در زیر هوای تابستانی چون صحرای افریقا و زمستانی مانند فنلاند حیات پر زحمت خانه بدوشی بسر میبرد.

در آنوقت (قرن ششم اسلامی) مملکت پهناور چین بین دو حکومت رقیب منقسم و چین شمال مربوط به «مانچو» یا «نوجی» ها بود. رؤسای این طائفه که از «پیکن» تا «کای فونگ» حکم میدادند بنام «کن» یا «شاهان طلا» یاد میشدند. چین جنوبی امپراطوری ملی چینائی خانواده «سونگ» را تشکیل میکرد که مرکز شان شهر «کوتسی» یا «لنگ نان» در سواحل چکیانگ شمرده میشد. در سرحدات غربی این دو حکومت دسته های تبتیهیا یا تانگوت مرکز چور و چپاولی تشکیل و مناطق کوه کونور، کانسو و الاشان را زیر اثر داشتند. قبایل مانچو، مغل و تورک آسیای شمالی و مرکزی را بین خود تقسیم کرده بودند. تاتارها و ققرات در سواحل راست رود آرگون جزو وحشی ترین طوائف این مناطق و در عین حال بی اهمیت تر از همه بشمار میرفت. بین رودخانه کرولن و اولون قبیله برجی گن مغل سکنا داشت که با چنگیز خان شهرت زانداوصفی حاصل نمود. در سواحل انگووا بین رود اولون و بایکل چهار قبیله همزاد تیجی کوت، جویارات، ارلات و جلایر، آخری خون ترک را هم جلب کرده بود، زندگی مینمود. در امتداد سواحل شرقی بایکل طائفه مرگوت که از اختلاط مغل و مانچو بعمل آمده بودند، حیات داشت. در سواحل غربی بایکل طائفه خالص مغلی الوت مستقر و بطرف جنوب بایکل از جبال کنتی تا دیوار چین دامنه سلطنت تورکهای کزیت که قوی ترین طوائف مغل و بر عکس لامذهبی همه متقلد دیانت عیسوی بودند، کشیده میشد. عمو زاده های دیگر اینها تورکهای نایمن هم مذهب نسطوری عیسوی داشته بین اورخون علیا و التائی کبیر در منطقه جبال تانواولا و خانگائی در حوالی دریاچه اوبسانور حیات بسر میبردند. در جنوب غربی نایمن ها ترکهای یغور زندگی میکردند، اینها پیرو طریقه مانی، بعداً بودائی و قسماً مسیحی شده الفبای سریانی اتخاذ کردند. گرچه ایویغورها در رأس تمدن ترک و مغل رول مهمی بازی کرده اند ولی در آنوقت اهمیت سیاسی نداشتند. در جنوب ایویغورها در سواحل مجری سفلی رود تارم طوائف قزاق زیست و مثل ایویغورها عاری از اعتبار سیاسی و هر دو مطیع حکومت قراخطائی شده بودند.

خیتی یلو تاشه مؤسس دولت قراخطائی در 1124 مسیحی = 518 هجری و همانست که در اثر هجوم نیوتچی از چین فرار کرده بود، تمام قبایل ترکستان شرقی و غربی او را گورخان یا امپراطور خود می شناختند. پایتخت این شخص شهر بلا ساغون یا بلغاسون در سواحل رودخانه چو در منطقه ایسک قول و تسلط او مستقیماً در دره های ایلی و تارم در بلاد ایلی، تقمق، تالاس، اوزکند، کاشغر، یارکند و ختن کشیده میشد. در طرف شرق هم ایویغورها و کرلق ها و در غرب حکمرانان سمرقند و بخارا و شاهان خوارزم مطیع دولت قراخطائی شمرده شد. جانشینان خیتی یلو تاشه تا نفر اخیر عظمت دولت قراخطائی را نگهداشتند. فقط در زمان آخرین گور خان یلو چلو کو (1213 - 1169 م) (610 - 565 هـ) سلطان خوارزم مناطق بین سیحون و جیحون را تصرف و در سنه 1207 سرحد دولتین در پای سیحون قرار داده شد.

در هر حال در تمام این مناطق طوائف متعدده تورک و مغل به مدنیت چین نگاه می نمودند. بر عکس قبایل تورکستان غربی که دین اسلام را اختیار و بدنیا عرب بحرالرومی چشم داشته و بالاخره مدافع اسلام قرار گرفتند. در آنوقت طوائف مغلیه جز مردم نیمه وحشی و خانه بدوش چیزی نبودند و مشغله بیشتر شان شکار حیوانات و تجارت پوست با تورکها و خنتی ها، خوراک و پوشاک شان هم پوست و گوشت سگ و موش صحرا و شیر بهایم بود، اینها بصورت قبایل متفرق و متخالف با رؤسا متعدد در جنگ، نفاق، دزدی و زور زندگی میکردند، پادشاه خطای از ایشان باج میخواست و سرداران طائفه از سامان تجملی فقط رکابهای آهنین داشتند. لهذا رویهمرفته در تاریخ عالم بی اعتبار و تا قرن ده مسیحی یا قرن چهار هجری چیزی مهمی از ایشان شنیده نمیشد. شهرت مغل در دنیا عملاً از زمان چنگیز شروع میشود.

وقتیکه یسوغا پدر چنگیز در سال 1175 - 571 هجری فوت شد. پسرش تموجن در رأس قبیله بورجی گن قرار گرفت ولی سائر طوائف ما تحت این قبیله از اطاعت سرپیچید. گرچه چنگیز توانست این مخالفین را منکوب و مطیع نماید. معذا وقتی رسید که او دست توسل بدامان اقتدار طغرل خان ملقب به اونگ خان پادشاه پیر و مقتدر طوائف کریت و سافیززند مشارالیه باحترام روابط قدیم او. را پذیرفت و به اتفاقش سائر قبائل تورک و مغل را منقاد ساخت منجمله مرگود ها تنبیه سختی شدند و جمو کافر مانده اتحادیه مخالف متعاقباً از پا در افتاده تسلیم شد، این شخص آخری سعی نمود اونگ را بر ضد چنگیز آماده سازد و همچنین شد. اونگ نظر به بدگمانی که پیدا کرده بود شبی امر توقیف چنگیز را صادر کرد ولی شنید که او قبلاً فرار کرده است. لهذا شخصاً به تعقیب پرداخت و در جنگی که بین طرفین در حدود اورگا بسرچشمه پالچونه نام در سال 1202 - 599 هـ رخداد، اونگ مغلوب و منهزم و بلافاصله در دو جنگ دیگر بکلی از بین رفته، اقوام، زنان، دختران او تا نفر اخیر از دم تیغ گذشتند و باین صورت مملکت اونگ در 1203 - 600 هـ ضمیمه متصرفات چنگیز گردید. چنگیز از ین بعد قبایل همجوار را به اطاعت دعوت کرد و بعضاً مثل قنقرات ها و اویرات ها قبول و جزو اتحادیه و حشم او قرار گرفتند ولی تیانگ رئیس طائفه تاتار، کچلوک رئیس نایمن ها به اتفاق بعض قبائل مغلوبه جویرات و مرگد و غیره مخالفت نمودند. چنگیز ایشان را در جنگ التای سو تباه نمود. تیانگ کشته، کوچلک فرار و سائر مخالفین مطیع گردیدند و باین صورت خاکهای نایمن الحاق و مردم مطیع و پایتخت چنگیز در ورخون علیا در شهر قراقروم اتخاذ گردید.

از ین بعد چنگیز چون دامنه فتوحاتش وسعت یافته بود به ترتیب امور داخلی پرداخته قرار و قواعدی در کارها نهاد و باین صورت در قراقروم دولت حسابی تشکیل کرد. قراقروم مرکز طبیعی منگولیا و شهر سرحدی اراضی کریت و نایمن ها و مرکز خاقان بزرگ تورکی قرن شش مسیحی و پایتخت خاقان کبیر اویغور قرن هشت بوده برای منظور چنگیز خان زمین مساعدی بشمار میرفت. کتیبه های تاریخی کول تکین و مکوبین خان در مقام کوشوتسائی دام در حوالی همین قراقروم بوده و آغاز ادبیات دوره رزمی تورک و مغل محسوب است.

چنگیز در نظر داشت عظمت امپراطوری توکیو یعنی ایلخان توقان و دوبو خان را که در قرن شش مسیحی بر نصف آسیا فرمان میدادند، تجدید نماید. و فعلاً هم تمام اراضی تورک و مغل را بین هوانگهو و ایرتش میان سلطنت کن و چین شمالی و امپراطوری قراخطائی تورکستان در دست داشت. در یک روزیکه ضیافت عظیمی چنگیز خان برای تمام رؤسای قبایل کشیده بود، مرد روحانی مشرب و پیری از مغل بت تنگیری نام بپا خواسته حاضرین را خطاب نمود: "تموجن از بارگاه خداوندی بنام چنگیز خان (یعنی شهنشاه بزرگ) موسوم گردیده است." چنگیز فوراً فراز منبری در مزرع برنج در سر او ورخون در لیگون بولدق برآمده، و این عنوان جدید و عظیم را قبول کرد و باین ترتیب رسماً در سال 1206 مسیحی 603 هجری امپراطوری مطلق العنان تمام آن قبایلی گردید که با اسب سواری و در خیمه‌نشینان داشته حیوانات خودشان را علفزارهای بین بحیره خزر و بحر جاپان می چرانند. چنگیز در همین سال تمام طوائف مختلف برجی گن، کریت، نایمن، اویرات، اولات، برلاس و جلایر را در یک جرگه بزرگ (قوریلتنای) پاند قوانین نظامی خود (پاسا) نموده و از ایشان ملت واحدی تشکیل و اردوی قوی در زیر یک بیرق به عنوان مغل ترکیب نمود و یکبار دیگر دشمنان داخلی خودش را مغلوب و جموکارا بند از بند جدا، توگته را اعدام و کوچک را فراری کاشغریستان ساخت. این فتوحات عظیم صیت شهرت چنگیز خان را چنان بلند نمود که پادشاه تورکان اویغور «ایدی قوت خان» بدون محاربه تسلیم شد، تسلیم این شخص سبب دیگری نیز داشت. زیرا او شنیده بود چنگیز خان دشمنان مغلی خودش را بعد از مغلوبیت زنده در دیگهای آب جوش پخته کرده است و البته ایدی قوت مایل نبود در چنین دیگی غسل نماید.

آری، یاسای چنگیز حکم میکرد که متمرّدین و دشمنان با الولاد، اتباع، نواحی و بلاد یکجا نیست و نابود گردد. در تحت همین قاعده بود که در هر کجا از صد هزار دشمن بشکل اگر صد نفری زنده مانده باشد.

از این بعد نوبت به چین بزرگ رسید و چنگیز خان اینکار مهم را بوسیله اسلحه و خدعه از پیش برد. باین ترتیب که سرحد غربی چین را چنانچه قبلاً اشاره شد، حکومت قطاع الطريق تنگوت مشهور به دولت هیا تشکیل میکرد. این مردم اهل تبت و در کولونور علاقه آلاشان و کاسو مقیم و کاروانهای بین چین و آسیای مرکزی را میزدند. چون چنگیز در سال 1207 م - 604 هـ این قوم را مغلوب نموده بود، پادشاه پیکن «هانگ چی وو» از این رویه ممنون و لهذا دروازه های چین بر روین چنگیز گشاده بود. وقتیکه چنگیز بدولت کن چین شمالی اعلان جنگ نمود، مخالفین داخلی آن دولت را از قبیل ختائی ها و چینائی های امپراطوری سونگ بر ضد پادشاه طلای پیکن به بغاوت تحریک نمود و خود بمرکز بی چی لی حمله و در سال 1211-608 فتح کرد. کن ها مردانه دفاع می نمودند و چنگیز با چهار پسر خود پنج سال مشغول ضرب و گرد گردید. در نتیجه بلاد احراق، نفوس کشته و عمرانات بسیاری منهدم گردید و «اتوبو» شهریار طلا در پیکن محصور شد. مشارالیه در سال 1215-612 به ترک و تخلیه پایتخت خود مجبور و در ماورای دریای زرد در کای فونگ مسکن گزید و بالاخره در سال 1223 - 620 ناامیدانه در ولایت هونان جان داد. بعد از اینکه سموکا جنرال زبر دست چنگیز پیکن را تسخیر نمود،

چنگیز خان چون اطلاع بغاوت متمردين قديم را در مغلستان گرفته بود، لهذا موکولى جرنيل ديگرش را عوض خود مقرر و شخصاً به استقامت قراقرم حرکت نمود. ميتوان گفت همين خبر خوش عجلتاً سبب مصئون ماندن بقيه ممالک خوش طالع چين گرديد. جنرالهاى چنگيز بعد از مراجعت او فتوحات پى چى لى، شان تونگ، تسى نان و چانسى را در چين عملى ساختند ولى فتح کل کشور چين مسبب نواسه چنگيز گرديد.

در هر حال چنگيز خان از ين بعد که مملکت او شرقاً تا دريای چين ميرسيد، ب فکر آن افتاد که از طرف غرب تا بام دنيا يا جبال پامير توسيع حدود نمايد، مخصوصاً وجود و اقتدار کوچک دشمن قديم او در کاشغريستان اين فکر چنگيز را تائيد مينمود. کوچک بدربار گور خان پادشاه پير قراخطائى يا «يه لوجه لوکو»ى چينى ها پناهنده شده بود و آن مرد مقتدر و محترم او را پذيرفته جاہ و اعتبار داده در آستين خويش بيگانه ماری مى پروريد، در آنوقت گور خان دو حکومت مطيع اما مخالف در سمت چپ خويش داشت. يکى پادشاه تورکى سمرقند و ديگرى شهنشاه خوارزم. اولى عثمان خان ملقب به سلطان سلاطين و منتسب بدودمان ايلک خان و بغراً خان مشهور و مرد زيبا و قشنگى بود. اين شخص چون تحت الحمايه گور خان بود، اغلباً با ماليات مملکت خود بدربار او حضور يافته و با احترام زياد پذيرفته ميشد. چون گور خان از تورکان شمال چين و خاندان او در اوائل قرن شش هجرى دولت کاشغريستان و ترکستان شرقى را تاسيس و با مذاهب بودا و کونفوشيوس بسر ميبردند لهذا زنان ايشان بى حجاب و با مردان محشور بود. سلطان سلاطين در يکى از ملاقاتها بشهزاده خانم دختر گور خان که از دوشيزگان حسنه عصر خود بود دل داد و از پدر خواستگارى نمود، ولى گور خان باين وصلت تنزل نکرد و کينه سختى از عشق و مايوسى در قلب مشتعل پادشاه سمرقند گذاشت. سلطان علاء الدين محمد خوارزمشاه نيز که تازه گردن از قيد حمايت و باجگزارى گور خان خلاص کرده و کينه سياسى نسبت به گور خان در دل مى پرورانيد، از ين موقع استفاده و عثمان خان را بدامادى خود پذيرفته با او اتحادى بر ضد گور خان تشکيل کرد ولى گور خان براى تعقيم اين اتحاديه دوشيزه زيباى خودش را به عثمان خان داده و آن حکمران شيفته را بخود کشيد. عثمان که در آتش عشق ميسوخت سياست و مملکتدارى را فراموش و به امر معشوقه «شهزاده خان سلطان بيگم» دختر متکبر سلطان خوارزم را در مجلس حرم امر بخدمتگزارى آن انباق حسود نمود. دختر سلطان خوارزم که مثل پدر مغرور بود آنقدر آشفت که پدر را بجنگ وادار و شوهر را بقتل دچار و دولت سمرقند را منقرض نمود ولى متأسفانه خودش نيز در جنگ مغل اسير و به ازدواج رنگريزى وحشى مجبور و تا زنده بود آن بار گران را کشيد.

سلطانخوارزم از پا ننشست و کوچک خان را در دربار گور خان بفرست و در عوض سلطان عثمان با او اتحاديه در خفا تشکيل و هجوم بمملکت گور خان را قرار داد. اين قرار بمساعى سياسى و نظامى خوارزمشاه در 608 هجرى - 1211 مسيحى عملى و سلطان از جنوب به ماورالنهر و کوچک از شمال به بلاساغون پايتخت خسر هجوم نمود. در نتيجه گور خان که سد محکمی بين ممالک اسلام و چنگيز بود از بين رفت. کاشغر به کوچک و ماورالنهر بسلطان خوارزم رسيد.

/آخر قسمت اول - باقی دارد.../

م. غبار

/مجله آریانا شماره 13 و 14، اول دلو و اول حوت سال 1322/ بنیاد فرهنگی کهزاد 12 جون 2015/